

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نورالله وثوق

سه شنبه ، ۱۴/۲/۱۳۸۹

شعر امروز افغانستان

ساقی سیاست

موتر بیگانه

بینداری که مردان رشیدیم
اتوبان جدائی را کشیدیم
سوار موتر بیگانه گشتیم
بلاها را به جان خود خریدیم

ناسپاسی

اگر یکپاره ها سی گشته دلبر
اسیر ناسپاسی گشته دلبر
جهان را کرده هر وینی نازش
بُت دیموکراسی گشته دلبر

فصل جدایی

ز بس فصل جدائی ناز ناز است
شب وصل جنایتها دراز است
خودی را در زهر سو گشته بسته
ولی بر روی هر چه غیره باز است

درهای بسته

چه گردی روی احساسم نشسته
که بینم چهره ها را زار و خسته
به هر سوئی که دل پامی گذارد
نمی یابد به جز درهای بسته

ساقی سیاست

اگر چه بوی پستی کرده مستت
شده نشئه سر قدرت پرستت
ولی ترسم که ساقی سیاست
بریزد آب سردی روی دستت

حریف مُرداب

برای مردگی آبه دل تو
حریف هرچه مُردابه دل تو
گرفته از گلوی زندگانی
مگر همدست ارعابه دل تو

بلای جان

که می گوید بهاری گشته این دل
تگرگ شرمساری گشته این دل
شده همدست نامردی پائیز
بلای جان یاری گشته این دل

کشتی تجاری

فراری فراری گشته این دل
نماد بی قراری گشته این دل
سوارش چین درد هر چه آهست
که کشتی تجاری گشته این دل

سلول غربت

منم فریاد خاموش رهائی
ز چنگ ناجوانی جدائی
فسردم در سلول تنگ غربت
کجائی ای ضمیر آشنائی

نسل تبعیدی

چه از نوروز جمشیدی بگویم
چه سان از سال خورشیدی بگویم
ندیدم جز سیاهی در همه عمر
که بر این نسل تبعیدی بگویم

رنگ شادمانی

کنار بحر دل پهلو گرفتم
به رنگ شادمانی خو گرفتم
به غیر از چشم پاک مهر مردم
من از هر چه که دیدم رو گرفتم

<http://norollahwosuq.blogfa.com/>